

بسم الله الرحمن الرحيم

- ✓ نویسنده آنچه ذیلاً می‌آید هیچگونه ادعایی مبنی بر انتساب این عبارات به استاد گرانقدر ندارد.
- ✓ از آنجاکه متن کتاب شریف نهاییه از نرم‌افزار نور برداشته شده است، استفاده از این متن صرفاً برای ۱-طلاب و ۲-دارندگان نرم‌افزار آثار علامه طباطبائی^(ره) مجاز است.
- ✓ استاد گرانقدر در ابتدای شروع درس شریف نهاییه، خواندن نماز شب را شرط حضور در کلاس عنوان فرمودند؛ طبیعتاً این شرط درباره استفاده از این متن نیز جاری است.

#جلسه ۱۱۴: ۹۸۰۸۱۳

• امتناع، تحقق خارجی دارد:

علامه فرمودند امتناع از آنجاکه عدمی است برخلاف وجوب و امکان، قابلیت تحقق خارجی ندارد. اینجا میتوان نکته‌هایی را ملحوظ داشت:

اولین نکته اینکه همان روشی که خود علامه در اثبات خارجیت وجوب و امکان بکار بردند، قابل پیاده‌سازی در امتناع نیز هست. علامه آنجا فرمودند: «گزاره موجهه به وجوب و امکان از آن جهت که موجهه است با تمام اجزایش صادق است و صدق این گزاره نشان میدهد که وجوب و امکان، تحقق خارجی دارند» خب همین سخن در امتناع هم قابلیت جریان دارد. مثلاً صدق گزاره «اجتماع النقیضین ممتنع» [اجتماع النقیضین موجود بالامتناع] نشان از خارجیت امتناع دارد. یعنی این گزاره از همین جهت امتناعی‌اش دارد بیان واقع میکند پس تمام اجزاء آن، از جمله امتناع نیز تحقق خارجی دارد.

ضمن اینکه گفتیم، گرچه خود ممتنعات در خارج تحقق ندارند اما علی‌القاعده باید گفت امتناع آنها واقعاً خارجی است.

خب اینجا سوال میشود که چطور ممکن است ممتنع -یعنی موصوف به امتناع- خودش در خارج واقعیت نداشته باشد اما وصفش -یعنی امتناع- در خارج تحقق داشته باشد؟

اولاً توجه کنید که امتناع، ضرورت عدم یا عدم ضروری است. یعنی امتناع، از جهتی، یک عدم مضاف است و همانطور که اعدام مضاف واقعیت دارند او هم میتواند خارجاً متحقق باشد. مثلاً همانطور که در بینایی، وجود وصف بینایی است، عدم نیز در عدم بینایی [که از آن تعبیر به نابینایی یا کوری (جنبه ایجابی) میکنیم] از یک جهت وصف بینایی است، یعنی بینایی در کار نیست. خب گرچه عدم در اینجا وصف چیزی است که موجود نیست اما از یک جهت، ارتباط با واقعیت خارجی نیز دارد که عبارت باشد از عدم مضاف.

به بیان دیگر گرچه عدم، وصف معدوم است اما از یک منظر، همین عدم، هویت للغير دارد، یعنی نقصانی در غیر را تبیین میکند، و از همین منظر، با خارجیت واقعی ارتباط پیدا میکند.

وصف عدم، گاهی وصف نفسی یک چیز است که ذات او را برمیدارد و گاهی وصف غیری و للغير است که یک امر پیرامونی را از شیء موجود برمیدارد یعنی حاکی از نبود یک کمال برای شیء است. مسلماً از جهت دوم، اشکالی ندارد بگوییم موصوف عدم، خارجاً واقعیت دارد.

پس وقتی می‌گوییم ممتنع در خارج وجود ندارد اما وصف امتناع می‌تواند در خارج تحقق یابد، این وصف امتناع در حقیقت از یک جهت، وصف شیء موجود خارجی است گرچه که از جهت دیگر، وصف شیء معدوم ممتنع نیز است.

بنابراین اگرچه عدم مطلق، معدوم و ممتنع ذاتی است، اما وصف امتناع او از جهتی وصف شیء موجود خارجی نیز هست بدین معنا که یکی از ویژگی‌ها و اوصاف^۱ عالم تحقق، امتناع عدم مطلق و امتناع اجتماع نقیضین و امتناع شریک الباری و مانند آن است.

مانند شریک الباری که امور عدمی هستند. خب این بدین معنا نیست که شریک الباری واقعیت ندارند بلکه بدین معناست که شریک الباری چیزی است که آن چیز واقعیت خارجی دارد یعنی واقعیت خارجی، متصف به این نقصان و عدم است. در اینجا هم عدم با دو چیز نسبت دارد و وصف دو چیز است: ۱- شیء معدوم. خب از این منظر، عدم واقعیتی ندارد؛ ۲- شیء موجود. از این منظر بدلیل اینکه وصف شیء موجود است، خودش هم موجود است.

پس باید گفت اگرچه ممتنع در خارج تحقق ندارند اما امتناع می‌تواند در خارج تحقق داشته باشد کما فی الوجوب و الامکان. بله نباید از خارجیت امتناع، انتظاری مانند خارجیت جواهر و اعراض داشت اما اصل اینکه امتناع، واقعیت خارجی دارد را باید پذیرفت.

هذا كله بالنظر إلى اعتبار العقل الماهيات و المفاهيم موضوعات للأحكام

آنچه تا اینجا گفتیم که امکان و وجوب، تحقق خارجی دارند و امتناع از آنجاکه امری عدمی، خارجاً موجود نیست، بدین لحاظ است که مقسم را ماهیت یا مفهوم^۲ (درباره حقایق غیر ماهوی) بگیریم^۳

و أما بالنظر إلى كون الوجود العيني هو الموضوع لها بالحقيقة لأصالة

اما اگر مقسم، موصوف و موضوع مواد ثلاث را حقیقت وجود بگیریم طبیعتاً اولاً امتناع، تخصصاً از بحث خارج خواهد شد چون اتصاف وجود به امتناع بی معناست؛ ثانیاً وجوب و امکان، علاوه بر اینکه قطعاً واقعیت خارجی (البته بنحو غیر منحاظ) دارند، معانی دیگری پیدا میکنند:

فالوجوب نهاية شدة الوجود الملازم لقيامه بذاته و استقلاله بنفسه

^۱ مراد از وصفیت، اعم از وصف ادبی است یعنی امثال محمول را هم دربرمیگیرد.

^۲ بارها تذکر داده‌ایم که فیلسوف به مفهوم ماهو مفهوم کاری ندارد؛ فیلسوف مطالعه واقع میکند. پس حتی وقتی که مقسم مواد ثلاث را مفهوم بگیریم نیز، درباره حقایق خارجی بحث میکنیم. اگر می‌گوییم مفهوم شریک الباری ممتنع است مرادمان واقعیتی است که شریک الباری از او حکایت میکند. البته درباره چگونگی واقعیت‌داری ممتنع مثل معدوم مطلق و غیره، در مرحله ۱ فصل ۴ مباحثی گذشت.

^۳ در ابتدای مرحله ۴ فصل ۱ ذیل عنوان «مقسم مواد ثلاث کدام است؟» توضیح کاملی در اینباره گذشت. ماهیات ملزوم امکان است و مفاهیم ملزوم وجوب و امتناع. به بیان دیگر ماهیت، برای ممکنات است و مفهوم برای واجب و ممتنع. زیرا این دو، ماهیت ندارند ولی مفهوم دارند.

^۴ قبلاً اشاره رفت که وقتی موصوف در خارج تحقق دارد و عین تحقق خارجی است، قطعاً وصف او هم خارجی است و الا مکابره خواهد بود.

در نگاه فیلسوف که وجود را یک حقیقت مشکک میداند بالاترین مرتبه وجود که بی نهایت شدت و تأکد دارد و مرتبه ای فوق او نیست^۵، واجب خواهد بود یعنی اسم است یعنی غنی بالذات است

و الإمكان فقره فی نفسه و تعلقه بغیره بحیث لا یستقل عنه بذاته

طبیعتاً امکان در این معنا بمعنای استواء نسبت به وجود و عدم نیست زیرا ممکن به این معنا، ضرورت ذاتیه وجود دارد و جنس او از وجود است؛ امکان در این معنا یعنی فقر و فی غیره و ربطی بودن.

پس در این معنا همانگونه که وجوب یعنی غیروابستگی، امکان نیز یعنی وابستگی. و منشأ این وابستگی، ضعف وجودی است.

• در ابتدای مرحله ۷ علامه در عباراتی کوتاه که در حقیقت تلخیص چندین صفحه از اسفار است توضیح میدهند که معلول، ذاتش وابستگی است یعنی «شیء فقیر» نیست بلکه «فقر» است زیرا اگر بگویید معلول ذاتاً ثبت له الفقر است در حقیقت ذات او را از وابستگی تهی کرده اید و آن را غنی و بی نیاز از علت دانسته اید. حقیقت این است که ذات معلول، چیزی جز یک اشراق و تغییر وضعیت در علت نیست.

کما فی وجود الماهیات الممكنة

• البته این "کما" مثال انحصاری است یعنی امکانی ها همان ماهیات هستند و بس.

فهما شأنان قائمان بالوجود غیر خارجین عنه.

پس وجوب و امکان شأن وجود هستند و اگرچه خارجاً متحقق اند اما خارج از وجود نیستند یعنی متنی مستقل از متن موصوفشان ندارند.

• دقت دارید که این شأن غیر از آنی است که درباره اعراض نسبت به جواهر مطرح شد. عرض شأن و معلول جواهر است اما شأن افزایی؛ وجوب و امکان و سایر معقولات ثانی فلسفی یک متن، گرچه معلول متن نیستند ولی شأن متن هستند اما شأن اندماجی و غیرانحیازی.

^۵ برای درک بهتر این معنا حتماً مرحله ۱ فصل ۳ فروع بحث تشکیک، فرع ۵ (وجود دو حاشیه دارد) را ببینید. همچنین استاد در مرحله ۴ فصل ۴ فروع، ذیل فرع اول بحثی درباره معانی بی نهایتی مطرح کردند یکی از آنها بی نهایتی تشکیکی بود. استاد در آنجا توضیحات خوبی درباره اینکه مرتبه ای فوق مرتبه واجب تعالی متصور نیست ارائه داده اند. عمده مطلب آن است که نظام هستی کیپ تا کیپ پر است. اشتدادی نیست یعنی اینگونه نیست که با حرکت ما تشکیک حاصل شود بلکه تشکیکی است یعنی حقیقتی که تمام شده است را داریم مطالعه میکنیم.

المرحلة الخامسة في الماهية و أحكامها^٦

قبل از ورود به بحث دو سوال در اینجا مطرح است:

۱- قرار بود در این کتاب بحث‌های تقسیم وجود را بیاورید حال آنکه ماهیت غیر از وجود است؛

پاسخ: گرچه علامه این کار را نکرده‌اند اما این قابلیت وجود دارد، بدین صورت که وجود یا مصاحب با ماهیت است یا غیرمصاحب با ماهیت. همچنین چنانچه چندین بار تذکر داده‌ایم اگر در فلسفه بابی در بی‌نهایتی مطرح میشد یا تقسیمی با این عنوان که وجود یا بی‌نهایت است یا غیربی‌نهایت، طرح میگشت، مباحث مهمی در آن قابل بررسی بود از جمله همین بحث ماهیت. چنین طرحی این خوبی را دارد که با خوانش اصالت وجود سراغ بررسی ماهیت میرود.

• بازنویسی فلسفه با نگرش اصالت وجودی: بحث‌های این مرحله، از مباحث قدیمی فلسفه است. یعنی اگرچه این مباحث در دنیای فلسفه اسلامی پخته شد و تفصیل یافت اما از همان ابتدا که فلسفه وارد دنیای اسلام شد، وجود داشت. خب حالا که فلسفه به نظام اصالت وجودی ارتقاء پیدا کرده است طبیعتاً باید قضاوتی دوباره درباره مباحث این مرحله به عمل آید. متأسفانه نه خود ملاصدرا و نه حضرت علامه، هیچکدام، این مباحث را بنحورسمی و مبسوط بر بستر اصالت وجود جاری نکرده‌اند گرچه بنحو غیررسمی و پراکنده، سرمایه‌هایی در اختیار ما قرارداده‌اند.

۲- آیا بحث از ماهیت، اساساً بحثی فلسفی است؟ خصوصاً اینکه ماهیت، امری اعتباری است.

پاسخ: ماهیت را چه به معنای معقولات ثانی و چه به معنای اخص [یعنی نفاد وجود که در این مرحله همین معنا یعنی معقولات اولی یا همان مقولات (جوهر و عرض) و زیر مجموعه آنها (انسان و بقر و غنم) مراد است] بگیریم، در هر حال، جزء عوارض ذاتی وجود است و در هر علمی هم درباره عوارض ذاتی موضوع آن علم بحث میشود.

وجود بما هو وجود، یکی از عوارض ذاتی اش ماهیت است یعنی تخصص کمی یا تخصص به تغیر و حرکت و مانند آن نمیخواهد. وجود بما هو وجود یا دارای ماهیت است یا دارای ماهیت نیست.

درباره اینکه ماهیت امری اعتباری است، اولاً باید توجه کنیم که تشخیص اینکه چه چیزی اصیل و چه چیزی اعتباری است، بعهده فیلسوف است پس فیلسوف از این منظر درباره هر نوع امر اعتباری (چه بمعنای اعتباری ذهن ساخته، چه بمعنای اعتباری ملاصدرا و چه حتی بمعنای قراردادهای فردی و اجتماعی) میتواند مطالعه کرده و نظر بدهد؛ ثانیاً اعتباری در اینجا از منظر هستی‌شناسانه است یعنی امری که واقعاً واقعی و خارجی است گرچه متن واقع را نمیسازد اما اعتباری مد نظر مستشکل ذهنی صرف و در فضای ذهن است و بمعنای قرارداد است.

^٦ اگر میفرمود «في الماهية و أقسامها و أحكامها» خیلی بهتر بود.

ضمن اینکه مخاطب اصلی سوال دوم، کسانی هستند که ماهیت را ذهن ساخته محض میدانند. زیرا در این معنا، ماهیت، امر واقعی و خارجی نیست که فیلسوف بتواند روی آن مطالعه کند و اقسام آن را احصاء کند و نسبت این اقسام با یکدیگر را بررسی نماید و غیره.

پس اینکه گفته میشود بر اساس اصالت وجود، مباحث این مرحله و مرحله بعد بطور کلی باید از فلسفه حذف شوند، سخنی نادرست است. خصوصاً با توجه به اینکه ماهیت، عرض ذاتی وجود است. مثلاً وجود دو نحو است: قائم به خود و غیرقائم به خود؛ همین دو نحوه وجود بلحاظ بازتاب ماهوی یکی میشود جوهر و دیگری عرض. یعنی از راه وجودشناسی مباحث ماهیت پی گرفته میشود.

• نسبت ماهیت و وجود: نسبت ماهیت به وجود، نسبت ظاهر و مظهر، ظاهر و باطن، ملک و ملکوت، نمود و بود است. ماهیت، بازتاب تکوین خارجی است. اینکه میگوییم جهان سرتاسر آیات الله است بدین معناست که در هستی چیزی هست که زمینه را برای ذهن آماده میکند تا ذهن معرفتی را کسب کند. اگر ماهیات در نفس الامر خارجی نبودند، امکان نداشت در ذهن ما شکل بگیرند و نمود ذهنی پیدا کنند.

و فیها سبعة فصول

طبیعتاً فصل اول باید به بررسی چیستی ماهیت اختصاص داشته باشد. گرچه از راه‌های مختلفی این مقصود قابل پیگیری است اما حکما با طرح یکی از مهمترین ویژگی‌های ماهیت به شناسایی ماهیت پرداخته‌اند؛ پس عمق جنس ماهیت در اینجا شناسایی نمیشود.

آدرس‌ها: اسفار ج ۲ ص ۳ تا ۸؛ کشف المراد (شرح تجرید) مسأله ۱ از فصل ۲؛ شرح منظومه ج ۲ ص ۳۳۳ تا ۳۳۷؛ شرح مبسوط ج ۴ ص ۳۰۹ به بعد؛ در شرح مختصر این بحث نیست.